

## اقتصاد سیاسی رویکرد هژمونیک آلمان در مقابل قدرت‌های نوظهور، مطالعه موردی: رابطه آلمان و چین

محمدعلی شیرخانی<sup>۱</sup>

عیسی عادل<sup>۲</sup>

### چکیده

این پژوهش به دنبال پاسخ به این سؤال است که آلمان چگونه نسبت به چالشگران نظم لیبرال در دو بعد سیاسی و اقتصادی و در دو سطح منطقه‌ای و جهانی واکنش نشان می‌دهد. برای این کار رابطه آلمان و چین را انتخاب شده تا تعامل آلمان با مهم‌ترین چالشگر نظم لیبرال دموکراسی موجود را مورد مطالعه قرار داده و از آن به چگونگی تلاش‌های آلمان برای پاسداری از این نظم پی برده شود. فرضیه پژوهش این است که این کشور برای قواعد و اصول نظم لیبرال در رفتار خارجی خود اولویت قائل است. با بررسی تجربی در رفتار خارجی نشان داده شد که آلمان در موضوعات اقتصادی همچنان در مواردی غیرهنجاری رفتار می‌کند، اگرچه در نهایت به دلیل تأکید بر چندجانبه‌گرایی در سیاست خارجی خود به فشارهای نهادی پاسخ مثبت می‌دهد. در نتیجه نقش هژمونیک آلمان در پیش‌زمینه جایگاه منطقه‌ای آن در اروپا قابل‌تعریف است. این پژوهش در پایان تمایزات و شباهت‌های اجماع مونیخ با اجماع واشنگتن و پکن را مورد بررسی قرار می‌دهد.

واژگان کلیدی: هژمونی، قدرت‌های نوظهور، آلمان، چین، لیبرال دموکراسی

<sup>۱</sup> استاد دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

<sup>۲</sup> کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل، دانشگاه تهران

## مقدمه

دهه نخست قرن بیست و یک بر خلاف دهه پایانی قرن بیستم برای ایده لیبرال دموکراسی چندان امیدوارکننده نبود. شروع آن با حادثه یازده سپتامبر، رشد بنیادگرایی و سپس تهاجمی شدن سیاست خارجی روسیه همراه شد، و در ادامه، رشد بالای اقتصاد چین غیرلیبرال اما کارآمد زمزمه‌های یک مدل جایگزین برای لیبرال دموکراسی را مطرح کرد. چشم‌انداز لیبرال دموکراسی در دهه دوم به طور کیفی تیره‌تر از دهه اول بود. در دهه نخست تهدیدات به لیبرال دموکراسی از خارج آن بود، در حالی که از دهه دوم لیبرال دموکراسی از درون دچار بحران رهبری شد. بحران اقتصادی، بحران یورو، و بحران پناهندگان که منجر به رشد ملی‌گرایی و برگزیت شد، و ریاست جمهوری دونالد ترامپ که امریکا را تبدیل به بزرگ‌ترین چالشگر وضع موجود کرد، نمونه‌هایی از این تهدید از درون است.

در عرصه بین‌الملل، این موضوع می‌تواند به تضعیف رهبری لیبرال دموکراسی در حکمرانی جهانی منتهی شود و بی‌نظمی سیستمی را افزایش دهد. از آنجایی که هنوز سازمان‌های بین‌المللی استقلال کافی را ندارند، پر کردن این خلأ تنها توسط بازیگران دولتی ممکن است. سه سناریو در اینجا محتمل است: اول این که امریکا با تغییرات سیاسی داخلی، به طور مشخص کنار رفتن دونالد ترامپ، دوباره نقش رهبری خود را ایفا می‌کند. دوم این که کشورهای دیگر این مسئولیت را، فردی یا جمعی، بر عهده گیرند. سناریو سوم هم این است که در کنار امریکا، کشورهای دیگری به شیوه مدیریت قدرت‌های بزرگ در قرن هجدهم، حکمرانی جهانی را مدیریت کنند (Bull 2007, p. 194). برای حالت‌های دوم و سوم، کشورهایی مانند آلمان، فرانسه، ژاپن، استرالیا و کانادا می‌توانند کاندیداهای احتمالی باشند. در نظرسنجی که در ۱۳۵ کشور جهان انجام شده است، در سه سال متوالی در میان افکار عمومی این کشورها، آلمان برای رهبری جهان مقبولیت بیشتری داشته است (Chadwick 07.27.2020). در این پژوهش، فارغ از این که هر کدام از این گزینه‌ها چه شانس دارند و یا چقدر برای این کار موجه هستند، به این سؤال می‌پردازیم که سبک رهبری آلمان چگونه خواهد بود. اگر سیاست در خارج را تداوم سیاست در داخل بدانیم، برای پاسخ به این سؤال باید نگاهی به رهبری آلمان در اروپا بیندازیم. ما این کار را بر تمرکز بر موضوع چین انجام خواهیم داد.

نحوه تعامل با چین برای اروپایی‌ها در سال‌های اخیر، به‌ویژه پس از بحران یورو تبدیل به یک مسئله شده است. در سند استراتژیکی که اتحادیه اروپا در مارس ۲۰۱۹ تصویب کرد، چین را یک شریک استراتژیک، رقیب اقتصادی، و دشمن سیستمی قلمداد کرد (European Commission 2019). معلوم نیست چگونه می‌توان این رابطه پیچیده را مدیریت کرد. با توجه به این که در امریکا اختلاف با چین یک رویکرد دوحزبی است، انتظار نمی‌رود تغییرات سیاسی در امریکا این وضعیت را دستخوش تغییر کند. تا زمانی که واشنگتن چنین رویکردی دارد، اروپا نمی‌تواند نسبت به آن بی‌تفاوت باشد (Grüll 2020) و مدیریت این وضعیت بی‌شک بر عهده آلمان خواهد بود.

اما پاسخ به چین برای آلمان ساده نیست. قدرت اقتصادی چین با یک ساختار اقتصادی متفاوت، آلمان را در یک دوراهی قرار می‌دهد. از یک طرف اگر آلمان بخواهد هم چنان بازارهای خود را باز نگه دارد، در حالی که چینی‌ها بازارهای خود را بسته نگه می‌دارند، اگر آلمان بخواهد جلوی دخالت دولت در اقتصاد را بگیرد، در حالی که شرکت‌های چینی از حمایت‌های دولتی بهره‌مندند، و اگر آلمان بخواهد قوانین رقابت را در سطح ملی و منطقه‌ای رعایت کند، در حالی که چینی‌ها به رقابت‌های فراملی توجه دارند، در این صورت آلمان قدرت رقابتی خود را در مقابل چین از دست

خواهد داد و شرکت‌های آلمانی متضرر می‌شوند. از سوی دیگر اگر آلمان بخواهد نسبت به رفتار چین عمل متقابل انجام دهد، یعنی این که با قوانین حمایتی بازارهای خود را به روی چینی‌ها ببندد، دولت با سیاست‌های حمایتی در اقتصاد مشارکت کند تا توان رقابتی شرکت‌های آلمانی نسبت به شرکت‌های چینی افزایش یابد، و به قیمت نابودی رقابت در بازار داخلی آلمان و اتحادیه اروپا اجازه ادغام شرکت‌های آلمانی و اروپایی را بدهد تا توان رقابتی آن‌ها با شرکت‌های چینی بالا رود، در این صورت ساختارهای اقتصادی آلمان هرچه بیشتر شبیه چینی‌ها خواهد شد. این بدان معنی است که برای این که بتوان جلوی گسترش مدل چینی اقتصاد را گرفت باید شبیه آن شد و این به‌وضوح یک تناقض است.

آلمان و چین تقابل دو مدل از نظام سرمایه‌داری هستند: یکی سرمایه‌داری بازار و دیگری سرمایه‌داری دولتی. در گزارش شورای روابط خارجی اتحادیه اروپا گفته شد که ایده تجارت برای تغییر توجیهی است که آلمانی‌ها برای تجارت با یکی از بزرگ‌ترین ناقضان حقوق بشر در دنیا به کار می‌برند. آن‌ها معتقدند به جای این که آلمان به دنبال تغییر رفتار چین باشد، چین در حال تغییر رفتار آلمان است (Kundnani and Parello-Plesner 2012). در این پژوهش تمرکز را بر رویکرد آلمان نسبت به نظم اقتصاد سیاسی بین‌الملل و نحوه تعامل این کشور با بزرگ‌ترین چالش‌گر نظم لیبرال دموکراسی موجود قرار خواهیم داد و خواهیم دید که چه پیش‌رانهایی آلمان را به این جایگاه می‌رانند و همین عوامل چگونه رفتار او را تعیین می‌کنند که ممکن است با رفتار آمریکایی‌ها با چالشگران نظم متفاوت باشد. اما فرضیه ابتدایی این است که در سیاست خارجی آلمان حفظ نظم و رعایت اصول لیبرال در حکمرانی جهانی اولویت نخست را دارد.

مقاله در پنج بخش سازمان‌دهی شده است. در بخش نخست مبانی نظری بحث هژمونی و تفاوت آن با مفاهیم مشابه به بحث گذارده می‌شود تا در بخش دوم بتوان پتانسیل هژمونی آلمان را در اروپا بررسی کرد. هدف از این کار این است که به تمایل و توانایی آلمان در بر عهده گرفتن مسئولیت‌های فراملی پی ببریم. در بخش‌های سوم و چهارم به تقابل نظم مطلوب آلمان و چین از دو منظر اقتصادی و سیاسی خواهیم پرداخت. در اینجا به سؤال اصلی پژوهش می‌پردازیم و خواهیم دید که آلمان در صورت هژمون شدن چگونه ایده لیبرال دموکراسی را در مقابل چالشگران آن به پیش خواهد برد. در بخش نتیجه‌گیری سه تفاوت در الگوی آلمانی اقتصاد سیاسی لیبرال در مقایسه با چین مورد بحث قرار خواهد گرفت.

### مبانی نظری: مفهوم هژمونی

ریشه‌های نظریه‌پردازی در مورد هژمونی را می‌توان از دو شاخه مختلف شناسایی کرد. یکی از آن‌ها با گرامشی آغاز می‌شود و در سنت چپ ادامه پیدا می‌کند تا در این اواخر به مکاتب انتقادی برسد. دیگری با چارلز کیندلبرگ در سال ۱۹۷۳ و کتاب رکود بزرگ: ۱۹۲۹-۱۹۳۹<sup>۱</sup> شروع و به سنت لیبرال در آموزه‌های کوهن و نای می‌رسد. آنچه در همه آن‌ها مشترک است عنصر پذیرش از سوی دیگران است. تأمین کالای عمومی توسط هژمون می‌تواند عامل مقبولیت آن نزد سایر کشورها باشد. کشورهایی مانند فرانسه در دوره ناپلئون و آلمان در دوره هیتلر از منظر مادی پتانسیل تبدیل شدن

<sup>۱</sup> The World in Depression: 1929-1939

به هژمون را داشتند، اما چون به‌جای تأمین کالای عمومی در پی ناسیونالیسم یا فضای حیاتی و برتری نژادی بودند نتوانستند عنصر پذیرش را به دست آورند. درحالی‌که بریتانیا از طریق تسلط بر اکثر آبراه‌های حیاتی جهان، زمانی که دریاهای آزاد هنوز وجود نداشت، کالای عمومی را که همان امنیت کشتیرانی بود تأمین می‌کرد.

اندازه‌گیری هژمونی به این دلیل که علاوه بر قدرت مادی شامل عناصر معنایی مانند هنجارها و قواعد رفتاری می‌شود (Cox 1983, p. 172) حتی از اندازه‌گیری سلسله‌مراتب قدرت هم دشوارتر است. در مکتب انگلیسی هژمونی با مشروعیت پیوند خورده است. در واقع هژمونی وضعیتی است که توسط دیگران پذیرفته می‌شود، نه این‌که صرفاً مجموعه‌ای از ویژگی‌هایی باشد که یک کشور برای هژمون شدن باید آن‌ها را داشته باشد (Clark 2011, p. 34). به عنوان مثال می‌توان از نفوذ امریکا در دوره ریاست جمهوری ترامپ نام برد که در آن اگر چه جایگاه امریکا در سلسله‌مراتب قدرت تغییر چندانی نکرد، اما از میزان نفوذ امریکا در حکمرانی جهانی کاسته شد، و این موضوعی نیست که بتوان با عدد آن را نشان داد. در نتیجه هژمونی برخلاف مفهوم قدرت قابلیت کمی شدن کمتری دارد و در نتیجه بر آورد آن دشوارتر است.

از نظر گرامشی هژمون قدرتی است که نظمی را برقرار می‌کند که سایر کشورها، حداقل آن‌هایی که در حوزه هژمونی قرار دارند، می‌توانند خود را با آن تطبیق دهند (Cox 1983, p. 171). در کنار هژمونی می‌توان از مفهوم رهبری هم نام برد. رهبری فرایندی است که در آن یک بازیگر فعالیت‌های گروه را به سمت یک هدف جمعی هدایت می‌کند. هژمونی را می‌توان شکل عمیق‌تری از رهبری دانست (Siddi 2018, 3,4).

برای درک جایگاه آلمان در اروپا و جهان، لازم است بین قدرت متوسط و قدرت منطقه‌ای تمایز قائل شویم. لازم به ذکر است که از یک سو بر سر تعاریف این دو اجماع وجود ندارد، و از سوی دیگر این تعاریف در گذار زمان هم دستخوش تغییر می‌شوند. تعریف دتلف نولته از قدرت منطقه‌ای این است که قدرت‌های منطقه‌ای باید به طور نسبی در منطقه خود جمعیت قابل توجهی داشته باشند و تولید ناخالص ملی آن‌ها هم بالا باشد. هم‌چنین قدرت نظامی متعارف آن‌ها باید قوی باشد و در برخی موارد باید سلاح هسته‌ای داشته باشند (Nolte 2010, p. 889). طبق این تعریف آلمان شرط‌های دوم و سوم قدرت منطقه‌ای بودن را ندارد.

در کنار عناصر معنایی، عناصر مادی قدرت هم مهم‌اند. قدرت تا حدی قابل اندازه‌گیری یا حداقل قابل رتبه‌بندی است. دتلف نولت بین قدرت منطقه‌ای و قدرت متوسط تمایز قائل می‌شود. قدرت منطقه‌ای مسئولیت‌های خاصی بر عهده دارد که آن را از قدرت متوسط متمایز می‌کند. در تعریفی دیگر، قدرت منطقه‌ای قدرتی است که:

- "به طور جغرافیایی به یک منطقه تعلق داشته باشد،
- بتواند در مقابل ائتلافی از سایر کشورهای منطقه بایستد،
- در مسائل منطقه‌ای تأثیرگذار باشد،
- برخلاف قدرت متوسط، این توانایی را داشته باشد که علاوه بر منطقه خود، در سطح جهانی هم به یک قدرت بزرگ تبدیل شود" (Osterud 1992, p 12).

تعریف فوق آلمان را به جایگاه یک قدرت منطقه‌ای نزدیک‌تر می‌کند. باین‌حال تردیدهای جدی وجود دارد که آلمان بتواند در مقابل ائتلافی از قدرت‌های منطقه‌ای اروپا بایستد و یا این‌که بتواند در سطح جهانی به یک قدرت بزرگ

تبدیل شود. اما با استفاده از دو تعریف فوق می‌توان گفت که قدرت منطقه‌ای هم به لحاظ کمی و هم به لحاظ کیفی با قدرت متوسط تفاوت دارند. به لحاظ کمی قدرت منطقه‌ای قدرتمندتر از قدرت متوسط است. به لحاظ کیفی قدرت منطقه‌ای توان و تمایل نقش‌آفرینی در موضوعات منطقه‌ای را دارد درحالی‌که قدرت متوسط ممکن است حتی عضو هیچ منطقه‌ای نباشد.

تعریف هژمون یک تفاوت عمده و درواقع یک شرط اضافی به همراه دارد: پذیرش سایر کشورهای منطقه. شرایط هژمون شدن از منظر نولته عبارت‌اند از:

۱- "پویایی‌های داخلی به قدرت منطقه‌ای اجازه می‌دهد که نقش رهبری و ثبات‌دهنده ایفا کند." این بدان معنی است که هزینه‌ای که هژمون صرف تأمین کالای عمومی می‌کند، به ثروت آفرینی بیشتری در داخل آن کشور تبدیل می‌شود.

۲- "توانایی و تمایل بر عهده گرفتن نقش رهبری منطقه‌ای در این دولت وجود دارد. حتی اگر نتواند حافظ صلح باشد، باید حداقل به ابزارهای صلح‌سازی مجهز باشد."

۳- "همسایگان و اعضای جامعه امنیتی که قدرت منطقه‌ای در آن فعالیت می‌کند، این نقش او را بپذیرند. پذیرش این نقش توسط بازیگران خارج از منطقه، حتی قدرت‌های بزرگ اگرچه ضروری است، اما کافی نیست" ( Nolte 2010, p. 890)

بنابراین تعریف، آلمان را می‌توان یک قدرت منطقه‌ای به حساب آورد. در مورد شرط اول، از آنجایی که بعد از جنگ جهانی دوم اقتصاد آلمان بر صادرات بنا شد، اقتصادهای مبتنی بر صادرات از ثبات بیشتر نفع می‌برند. در نتیجه حفظ ثبات اروپا نفع بیشتری برای آلمان دارد. در مورد دوم هم بعد از وحدت دو آلمان، حفظ ثبات در اروپای شرقی جایگاه ویژه‌ای در میان نخبگان آلمان پیدا کرد. در مورد سوم اما هنوز اختلاف نظر وجود دارد.

### جایگاه هژمونیک آلمان

از آنجایی که نقش آلمان در حکمرانی جهانی تنها از کانال اتحادیه اروپا قابل تصور است، برای ارزیابی پتانسیل‌های این کشور در ایفای این نقش در این بخش به بررسی قدرت منطقه‌ای آلمان در اتحادیه اروپا پرداخته می‌شود. اما همان‌طور که گفته شد آلمان برای این که بتواند به هژمون اروپا تبدیل شود، علاوه بر قدرت منطقه‌ای خود، نیاز دارد تا رضایت سایر کشورهای مؤثر اروپایی را جلب کند. در حال حاضر اختلاف نظر در موضوعات اقتصادی و پولی میان این کشورها وجود دارد. منازعه آلمان با اعضای دیگر اتحادیه درواقع تقابل ثبات پولی با رشد اقتصادی است. کشورهای ضعیف‌تر اروپای شرقی و جنوبی، مانند اسپانیا و ایتالیا بیشتر به رشد اقتصادی توجه دارند، اما آلمان که اقتصادی صادرات محور دارد بر ثبات پولی تأکید می‌کند تا مانع گران شدن کالاهای آلمانی شود. این یکی از موانع ایجاد مشروعیت برای آلمان در درون اتحادیه است چرا که باعث می‌شود هژمونی مبتنی بر همکاری تبدیل به هژمونی انحصاری شود. چنین همگرایی میان کشورهای اتحادیه برای نظام مالیاتی، نظام دستمزدها، و مالیه عمومی در داخل این کشورها تبعاتی دارد که موضوع بحث این مقاله نیست اما لازم به توجه است برای اتحادیه‌ای که به دنبال همگرایی همه وجوه اقتصادی و اجتماعی است، چنین تضادهایی تا چه حد می‌تواند احساسات ضد آلمانی را درون دولت‌های عضو تشدید کند. در نهایت

همین تضادها به شکل دو گانه اردولیبیرالیسم و فرانکوجرمنیسم در میان نخبگان و جامعه خود آلمان هم بروز پیدا می‌کند و باعث تضعیف حمایت داخلی از هژمونی آلمان در سیاست خارجی اروپا می‌شود. از نظریه ثبات هژمونیک هم نمی‌توان برای تحلیل نقش آلمان در بحران یورو استفاده کرد. بانک مرکزی اروپا در مواردی مقابل بوندس بانک آلمان ایستاد (Bulmer and Paterson 2013, pp. 1397–1400). این اختلاف در میان نخبگان آلمانی ناشی از دو نوع نگاه نسبت به همگرایی اروپا است. یک نگاه که متعلق به آدنائر و خلف او هلموت کهل است که در آن همگرایی اروپا یک طرح سیاسی ناشی از نزدیکی آلمان و فرانسه است و نتیجه آن هم یک سازوکار فراملی است. نگاه دیگر که توسط لودویگ ارهارد<sup>۱</sup> بنیان گذاشته شده و به اردولیبیرالیسم<sup>۲</sup> معروف است طرح اتحادیه اروپا را یک طرح اقتصادی می‌بیند که از طریق گسترش ارزش‌های خاصی در منطقه، منجر به حداکثر کردن صادرات آلمان می‌شود (Bulmer and Paterson 2013, p. 1393).

در میان عوامل مادی قدرت، آلمان از نظر منابع طبیعی و قدرت نظامی قوی نیست (Siddi 2018, p. 4). بودجه نظامی آلمان در سال ۲۰۱۹ رتبه دوم را در میان اعضای اتحادیه اروپا دارد (Smith 2020). فرانسه و انگلیس دارای حق و تو در شورای امنیت سازمان ملل متحد و نیز تنها دارنده سلاح‌های هسته‌ای در اتحادیه اروپا هستند. با این محاسبات نمی‌توان برای آلمان نقش رهبری در مسائل نظامی قائل بود. اما این نقطه ضعف نمی‌تواند مانع نقش آفرینی یک کشور در حکمرانی جهانی شود. زمانی که مسائل از حوزه نظامی امنیتی خارج می‌شود، ممکن است کشورهایی که در حوزه‌هایی ویژه مانند اقتصاد و فرهنگ از توانمندی‌های بالاتری برخوردارند بتوانند به صورت موضوعی نقش رهبری را ایفا کنند، اما این منوط به این شرط است که سایر ابعاد و موضوعات از قبل از دستور کار خارج شده باشند. به‌عنوان مثال از آنجایی که رهبران غربی مداخله نظامی برای حل بحران اکرین را از دستور کار خود خارج کرده بودند (Siddi 2018, p. 2) سایر منابع قدرت نقش برجسته‌تری پیدا کردند و آلمان رهبری تلاش‌ها برای برقراری صلح در اکرین را بر عهده گرفت.

جدول زیر بر اساس داده‌های سال ۲۰۱۹ نشان می‌دهد که آلمان قدرت اقتصادی برتر در اتحادیه اروپاست. آلمان از کشورهای دوم به بعد در این لیست فاصله قابل توجهی دارد.

جدول شماره ۱ – تولید ناخالص داخلی اسمی ده کشور نخست عضو اتحادیه اروپا در سال ۲۰۱۹

No	Country	Population <sup>۳</sup>	GDP US\$PPP 2019
		(million)	(billion)
1	Germany	83.0192	3,863.340
2	France	67.0280	2,707.070

<sup>۱</sup> دومین صدراعظم آلمان غربی بین سال‌های ۱۹۶۳ تا ۱۹۶۶

<sup>۲</sup> Ordoliberalism: نوع آلمانی لیبرالیسم سوسیال است و به سیاست‌های اقتصادی آلمان پس از جنگ دوم جهانی اشاره دارد که شامل دخالت دولت برای حفظ رقابت و مقابله با تورم است (Siems and Schnyder 2014).

<sup>۳</sup> منبع آمار مربوط به جمعیت سایت یوروستات است.

3	Italy	60.3595	1,988.640
4	Spain	46.9346	1,397.870
5	Netherlands	17.2822	902.355
6	Poland	37.9728	565.854
7	Sweden	10.2302	528.929
8	Belgium	11.4679	517.609
9	Austria	8.8588	447.718
10	Ireland	4.9042	384.940

منبع: (World Economic Outlook Database 2019)

همان‌طور که از جدول فوق برمی‌آید، با وجود این که تولید ناخالص داخلی آلمان از سایر کشورها مانند فرانسه و ایتالیا بزرگ‌تر است، اما تفاوت آن با این کشورها همانند تفاوت امریکا با چین چشمگیر نیست. آنچه بخشی از این ضعف را جبران می‌کند، سهم آلمان در نهاد منطقه‌ای اتحادیه اروپا است. آلمان بزرگ‌ترین تأمین‌کننده بودجه اتحادیه اروپا هم هست.

شکل شماره ۱ - سهم ده عضو اول اتحادیه اروپا در بودجه این نهاد در سال ۲۰۱۸



منبع: (Clark 2019)

آلمان با ۹۶ کرسی در پارلمان اروپا بیشترین میزان تأثیرگذاری را نسبت به سایر دولت‌های عضو دارد. فرانسه با ۷۹ کرسی و ایتالیا با ۷۶ کرسی رتبه‌های بعدی را دارند (European Parliament 01.31.2020). بر این اساس می‌توان قدرت هژمونیک آلمان را ناشی از مجموعه‌ای از عوامل شامل قدرت اقتصادی، قدرت نهادی ناشی از حق رأی در اتحادیه اروپا و نقش تاریخی این کشور در همگرایی، سیاست نگاه به شرق و چندجانبه‌گرایی دانست (Siddi 2018).

اما مشکل این است که فرهنگ استراتژیک در آلمان مانع بزرگی بر سر راه تبدیل شدن این کشور به هژمونی است. ظهور نازیسم در قرن بیستم، نخبگان و افکار عمومی این کشور را از یک‌جانبه‌گرایی بیزار کرده است (Siddi 2018, p. 3). برای درک سیاست خارجی آلمان باید این نکته را در ذهن داشت که در جامعه و نخبگان آلمانی نسبت به وقایع جنگ جهانی دوم احساس شرمندگی وجود دارد. سیاست خارجی آلمان به دلیل همان شرمندگی تاریخی، بسیار در نهادهای اتحادیه اروپا ادغام شده است. اگرچه این ادغام برای آلمان محدودیت ایجاد می‌کند، اما نگرانی‌ها از هژمونیک شدن آلمان را از بین می‌برد. آلمان با ابزارهای نهادی اتحادیه اروپا می‌تواند منافع و اهداف سیاست خارجی خود را بهتر تأمین کند، بدون آن که آن ترس تاریخی از هژمونیک شدن آلمان را برانگیزاند. سیستم سیاسی فدرال در آلمان هم شباهت زیادی با روش چانه‌زنی در نهادهای اتحادیه اروپا دارد. در سال‌های اخیر مسئله مهاجرت، بحران یورو، و مناقشه اکراین آلمان را خواسته یا ناخواسته به جایگاه رهبری اتحادیه اروپا کشانده است. بنابراین در کنار دشواری تعریف هژمونی، غیرقابل پیش‌بینی بودن رفتار سیاست خارجی آلمان در نتیجه همین سوابق تاریخی، تعیین جایگاه آلمان در رهبری حکمرانی جهانی و منطقه‌ای را دشوار می‌کند. آلمان حتی بدون مجوز سازمان ملل در کوزوو مداخله نظامی کرد و به پیشمرگه‌های کرد سلاح رساند. باین حال در سال ۲۰۱۱ با دخالت خارجی در لیبی مخالفت کرد. برای آلمان روابط اقتصادی و تجارت متقابل با کشورهایی مانند روسیه و چین مقدم بر هنجارهای مدنی در سیاست خارجی است (Fix 2018, pp. 499–510).

به‌عنوان نتیجه‌گیری در این بخش می‌توان گفت اگرچه آلمان را نمی‌توان طبق تعاریف کلاسیک در حوزه‌های نظامی/امنیتی هژمون نامید، اما در حوزه‌هایی مانند اقتصاد سیاسی این کشور می‌تواند نقش یک هژمون منطقه‌ای را داشته باشد. بحران‌های سال‌های اخیر در اتحادیه اروپا و محیط پیرامونی آن مانند بحران یورو ۲۰۱۰، بحران اکراین ۲۰۱۴، و بحران پناهندگان ۲۰۱۵ پویایی‌های داخلی آن را دستخوش تغییر کرده است (Koeth 2016, p. 101). نگرش‌های متفاوتی از نقش آلمان در این وقایع در میان دولت‌های عضو شکل گرفت. به‌ویژه در بحران یورو و بحران پناهندگان، رهبری آلمان توأم با انتقادات فراوانی بود، تا آنجایی یورگن هابرماس نسبت به هژمونی آلمان هشدار داد (Fix 2018, p. 498). در ابتدای بحران یورو، این ظن به وجود آمده بود که آلمان نه تنها یک هژمون است یا همانند یک هژمون رفتار می‌کند، بلکه می‌تواند یک هژمون از نوع بدخیم آن باشد (Morisse-Schilbach 2011, p. 27). برخی دیگر اما آلمان را یک هژمون بی‌رغبت<sup>۱</sup> می‌دانند. به‌عنوان مثال پترسون (2011) معتقد است آلمان یک هژمون بی‌رغبت است که در جریان بحران یورو به دلیل این که اصلی‌ترین کشور وام‌دهنده بود، به موقعیت رهبری کشانده شد (Paterson 2011, p. 73). بحران یورو باعث دسته‌بندی‌های جدیدی درون اتحادیه اروپا شد. درواقع به‌جای آن که آلمان و فرانسه همانند نقش آن‌ها در روند شکل‌گیری اتحادیه، زوج رهبری اتحادیه باشند، رودرروی یکدیگر قرار گرفتند. این بحران کشورها را به دو دسته وام‌دهنده و وام‌گیرنده تبدیل کرد و آلمان در کنار هلند، فنلاند و اتریش در یک دسته در مقابل فرانسه قرار گرفتند. ضعف اقتصادی فرانسه، آلمان را لاجرم در موقعیت رهبری قرار داد (Bulmer and Paterson 2013, pp. 1394–1395). درواقع جایگاه هژمونیک آلمان تا حدی تحت تأثیر ضعف شرکای منطقه‌ای این کشور در

<sup>۱</sup> reluctant



اروپاست. آلمان برخلاف بسیاری از کشورهای اروپایی دیگر توانست از بحران اقتصادی سال ۲۰۰۸ به سلامت عبور کند (Giegerich and Terhalle 2016, p. 155).

بنابراین نمی‌توان نقش آلمان در رهبری حکمرانی جهانی یا منطقه‌ای را نادیده گرفت. مطابق با آنچه توضیح داده شد، آلمان نسبت به سایر قدرت‌های لیبرال جهان، تمایل و توانایی بیشتری برای ایفای این نقش دارد. اگرچه تا رسیدن به توانایی و تمایل لازم برای پر کردن خلأ احتمالی ایالات متحده فاصله زیادی وجود دارد. علاوه بر این، به قدرت رسیدن دموکرات‌ها در امریکا، آلمان به احتمال قوی تر یکی از هژمون‌های محتمل در سایه باقی خواهد ماند، اما جایگاه آن به عنوان قدرت منطقه‌ای هم چنان ثابت است.

### تقابل آلمان و چین برای یک نظم اقتصادی جهانی

آلمان و چین نماینده دو نوع نگاه متفاوت به نظم اقتصاد سیاسی بین‌الملل هستند. آلمان طرفدار اقتصاد رقابتی در سطح جهانی، اما چین به دنبال ایجاد قابلیت رقابت برای خود از طریق سیاست‌های حمایتی با روش‌های مرکانتیلیستی است. با وجود این دو کشور شباهت‌های اقتصادی زیادی با یکدیگر دارند. هر دوی آن‌ها اقتصاد تولیدی مبتنی بر صادرات دارند و هر دوی آن‌ها مازاد تجاری و سرمایه‌گذاری بالایی دارند. شباهت‌های دو کشور تا آنجاست که آلمان را چین اروپایی‌ها می‌خوانند (Moravcsik 2012). کشورهایی مانند آلمان و چین که در آن‌ها مازاد تجاری و مازاد پس‌انداز به شکل سرمایه‌گذاری زیاد است در دوره‌های بحران موضع یکسانی اتخاذ می‌کنند. در واقع بحران ناشی از استقراض و یا مصرف بیش از درآمد ملی است که نه تنها گریبان کشورهای مصرف‌کننده را می‌گیرد، بلکه کشورهایی قرض‌دهنده را هم برای بازپس گرفتن طلب‌هایشان دست‌بسته می‌گذارد. در نتیجه این کشورها به دنبال اعمال سیاست‌هایی علیه کشورهای مقروض می‌گردند. همین ویژگی عامل کنار هم قرار گرفتن چین و آلمان در هر بحران بدهی‌هاست.

برای مقابله با بحران، هر دو کشور چین و آلمان مخالف استفاده از روش تسهیل کمی، که در آن پایه پولی ضعیف می‌شود، هستند. جوزف استیگلیتز، برنده جایزه نوبل اقتصاد در سال ۲۰۱۰ می‌گوید هر کسی که فکر می‌کند چین یک مشکل است، باید اعتراف کند که آلمان هم یک مشکل است. شاید حتی در دسر آلمان از چین بیشتر هم باشد چرا که مازاد تجاری چین در حال کاهش است اما برای آلمان این گونه نیست (Kundnani and Parello-Plesner 2012, pp. 6-7). این موضوع این ظن را ایجاد می‌کند که آیا آلمان در مقابل چین، می‌تواند از منافع ملی خود صرف‌نظر کند. توجه صرف به منافع ملی با ایفای نقش رهبری در تضاد است. به عنوان مثال در اختلاف آلمان و فرانسه بر سر واردات محصولات نساجی در سال ۲۰۰۵، فرانسه معتقد بود باید سهمیه‌بندی واردات از چین رعایت شود، اما آلمان به دنبال تأمین خواست مصرف‌کنندگان داخلی بود (Weske 2007, pp. 4-5).

اگرچه آلمان همانند امریکا منتقد روش‌های حمایت‌گرانه دولت چین است اما برخلاف امریکا بسیار محتاطانه انتقادات را مطرح می‌کند. یک دلیل آن وابستگی متقابل دو کشور است. روابط چین و آلمان بسیار تحت تأثیر وابستگی متقابل دو کشور است. سال ۲۰۱۸ سومین سالی بود که چین با پشت سر گذاشتن امریکا به بزرگ‌ترین شریک تجاری آلمان تبدیل شد (Xuequan 2019). آلمان هم چهارمین شریک تجاری چین است (Düben 2019). پس از امریکا و

فرانسه، چین بزرگ‌ترین خریدار محصولات آلمان است (Xuequan 2019). حدود ۵۲۰۰ شرکت آلمانی در چین فعالیت دارند (Düben 2019).

چین تلاش می‌کند هرچه بیشتر اقتصاد خود را به اقتصاد جهانی پیوند بزند. نگاه چینی‌ها به رابطه با آلمان یک بازی برد-برد است. استانداردهای آلمانی بسیار مورد توجه چین است. مؤسسات پژوهشی در چین قوانین کار، آموزش‌های حین کار و ابعاد اجتماعی بازار آلمان را مورد مطالعه قرار می‌دهند تا از آن‌ها بیاموزند و بتوانند تغییرات مثبتی در جامعه خود ایجاد کنند (Kundnani and Parello-Plesner 2012, p. 5). برخلاف امیدهای اولیه، رشد اقتصادی چین در حال کاهش است. این رشد در سال ۲۰۱۹ به پایین‌ترین میزان در ۳۰ سال گذشته رسیده است (Tan 2019).

از سوی دیگر تشدید تنش میان چین و آمریکا، ایستادن در میانه را برای آلمان دشوار کرده است. آلمان می‌خواهد از نظر اقتصادی با چین به‌عنوان یک کشور نرمال رفتار کند، اما از منظر امنیتی هم‌پیمان غرب باقی بماند. در نتیجه دیر یا زود باید این تناقض را حل کند. نمونه این تناقض برخورد توأم با تأخیر آلمان با شرکت هواوی نسبت به سایر کشورهای غربی است. در حالی که آلمان در اواخر سال ۲۰۱۸ ادعاها نسبت به نگرانی‌های امنیتی نصب تجهیزات 5g این شرکت را رد می‌کرد، سرویس اطلاعات خارجی آلمان بعداً تأیید کرد که این تکنولوژی می‌تواند برای جاسوسی مورد استفاده قرار بگیرد (Bavarian radio 2019). ارزیابی که مورد مخالفت شرکت‌های مخابراتی این کشور قرار گرفت. آلمان در نهایت نتوانست به موضع واحدی دست پیدا کند و آنگلا مرکل صدراعظم و پیتر آلتمایر وزیر اقتصاد آلمان نهایتاً اعلام کردند که این کشور فعالیت هواوی را در خاک خود ممنوع نمی‌کند، اما الزامات امنیتی آن را تشدید خواهد کرد (Taylor 2019). این در حالی است که ریچارد گرنل، سفیر آمریکا در برلین هشدار داده بود در صورتی که آلمان همکاری خود را با هواوی ادامه دهد، همکاری‌های اطلاعاتی آمریکا با آلمان کاهش خواهد یافت (Düben 2019).  
باین‌حال تا این اواخر اتحادیه اروپا خود را به نوعی دنباله‌روی سیاست‌های آلمان در ارتباط با هواوی می‌دانست (Grüll 2020)

چین برای آلمان هم یک بازار بزرگ و هم یک رقیب بزرگ است. به‌عنوان نمونه شرکت کیوسل<sup>۱</sup> که سال‌ها بزرگ‌ترین تولیدکننده سلول‌های خورشیدی در جهان بود در اثر رقابت با چینی‌ها ورشکست و منحل شد. این نشان می‌دهد که تهدید چینی‌ها برای صنعت آلمان چقدر زیاد است. صنایع با تکنولوژی‌های بالا در آلمان نیازمند مواد معدنی کمیابی هستند که در اختیار چینی‌ها قرار دارد. در سال ۲۰۱۰ وقتی چین صادرات این مواد را کاهش داد، آمریکا و ژاپن به سازمان تجارت جهانی شکایت کردند و آلمانی‌ها با کشورهای قزاقستان و مغولستان برای واردات این مواد قراردادهای دو جانبه امضا کردند (Kundnani and Parello-Plesner 2012, p. 3). باین‌حال بازار چین آن‌قدر بزرگ است که آلمان نمی‌خواهد آن را از دست بدهد و برای آلمان مهم است که چین قوانین مالکیت معنوی را بپذیرد و بازار خود را به روی تولیدکنندگان خارجی باز کند. الف شولز، وزیر مالیه آلمان در سفری به چین در اواسط ژانویه ۲۰۱۹ از پکن خواست بازار مالی خود را به روی شرکت‌های خارجی باز کند تا آن‌ها بتوانند خدمات مالی و بیمه‌ای ارائه کنند. به گفته وی شرکت‌های آلمانی فعال در چین برای دریافت وام با مشکل مواجه هستند (Düben 2019). هم‌چنین هایکو ماس، وزیر امور خارجه آلمان به ایتالیا هشدار داد که در انعقاد قرارداد تجاری با چین مراقب وابستگی‌های ایجاد شده باشد

<sup>۱</sup> Q-Cell

(Stam 2019). در واقع آلمان در حالی که نمی‌خواهد بازار چین را از دست بدهد، نگران وابستگی‌های متقابل خود و متحدین اروپایی خود هم هست.

نگرانی دیگر آلمان این است که شرکت‌های چینی تملک بنگاه‌های اقتصادی مهم در اروپا را در اختیار بگیرند. خرید شرکت‌های بزرگ آلمانی توسط سرمایه‌گذاران چینی رو به افزایش است (Jungbluth 2018). یکی از بهترین نمونه‌های آن خرید شرکت روبات‌سازی کوکا توسط چین است (Stam 2019). این رابطه نابرابر است. در حالی که چینی‌ها به اقتصاد آزاد آلمان دسترسی دارند، آلمانی‌ها به دلیل قوانین سخت‌گیرانه‌تر تملک چین دسترسی به بازار چین ندارند. در نتیجه آلمان هم اخیراً در اقدامی متقابل قوانین سخت‌گیرانه‌ای برای جلوگیری از تملک شرکت‌های آلمانی توسط چینی‌ها وضع کرده است (Mazumdaru 2019). باین حال چینی‌ها هم خیالشان راحت است که کشوری مانند آلمان که اقتصاد مبتنی بر صادرات دارد هیچ‌گاه به سمت سیاست‌های حمایت‌گرانه برای تلافی کردن نمی‌رود. به‌عنوان مثال آلمان با طرح کمیسیون اروپا برای ایجاد یک سیستم ارزیابی سرمایه‌گذاری خارجی مخالفت کرد (Kundnani and Parello-Plesner 2012, p. 5).

برخی سیاست‌ها در آلمان می‌تواند هم برای چینی‌ها و هم برای متحدین لیبرال این کشور را نامطلوب باشد. بی‌دی آی<sup>۱</sup> که بزرگ‌ترین انجمن صنایع آلمانی است در طرح استراتژی صنعتی ملی ۲۰۳۰ خود، ۵۴ پیشنهاد از جمله استفاده فعالانه‌تر از سوبسیدهای اتحادیه اروپا را مطرح کرده است. اگرچه برخی با این طرح مخالفت کرده‌اند اما به نظر حمایت بسیاری از فعالان اقتصادی و سیاستمداران آلمانی را به همراه دارد. وزارت اقتصاد آلمان در پیش‌نویسی برای این طرح پیشنهادهایی ارائه داد که به‌خوبی جهت‌گیری نظام اقتصادی آلمان را نشان می‌دهد: تغییر قوانین رقابت به شکلی که ادغام شرکت‌های تجاری را تسهیل کند، تشویق شرکت‌های آلمانی و اروپایی برای تملک تکنولوژی‌های کلیدی، اختیار دادن به دولت آلمان برای ملی کردن موقتی برخی شرکت‌ها به منظور جلوگیری از تملک آن‌ها توسط سرمایه‌گذاران خارجی و قرار گرفتن دانش فنی در اختیار خارجی‌ها. در اینجا منظور از خارجی‌ها عمدتاً چینی‌ها هستند (Düben 2019). برخی در آلمان متوجه هستند که چین به دنبال رهبری در تکنولوژی‌های حیاتی است. مایکل کلاس، سفیر آلمان در اتحادیه اروپا، در انتقاد از خط‌مشی صنعتی آلمان در سال گذشته، اعتراف می‌کند که "چین دارد ما را تغییر می‌دهد". به گفته او، مدت‌ها بود اروپایی‌ها به وعده‌های چینی‌ها مبنی بر باز کردن بازارهای خود امیدوار بودند. اما مایکل کلاس که پنج سال سفیر آلمان در چین بود می‌گوید بعد از سال‌ها خلف وعده، اروپا دیگر توهم این که چین تبدیل به یک اقتصاد باز مبتنی بر بازار شود را ندارد. او می‌گوید همان‌طور که اروپایی‌ها با همکاری توانستند ایرباس را در رقابت در سطح جهانی یاری کنند، باید از همان مدل برای رقابت با چین استفاده کنند (Valero 2019). این بدین معنی است که به سبک چینی باید با چینی‌ها رقابت کرد.

به‌عنوان مثال در حالی که دیدبان ضد انحصار کمیسیون اروپا که با ادغام شرکت فرانسوی آلتوم و بخشی از شرکت آلمانی زیمنس برای تولید واگن‌های قطار مخالفت می‌کرد، پیترا آلتمایر بر ادغام آن‌ها برای افزایش توان رقابتی شرکت‌های اروپایی در مقابل چینی‌ها اصرار می‌ورزید. نظر کمیسیون این بود که این کار باعث ایجاد انحصار و از بین بردن رقابت در درون اتحادیه می‌شود، اما آلتمایر این ادغام را باعث افزایش توان رقابت اروپا در مقابل چین می‌داند. این

<sup>۱</sup> Bundesverband der Deutschen Industrie

اختلاف در داخل آلمان هم وجود دارد. درحالی‌که گونتر او تینگر، عضو آلمانی کمیسیون اروپا و هم‌حزبی دموکرات مسیحی آلتمایر با او مخالف بود. آنه گرت کرامپ کرن بائور دبیر کل حزب معتقد بود اروپا در میانه یک جنگ سیستم‌ها قرار گرفته و باید سیستم خود را اصلاح کند تا شرکت‌های پیشتاز اروپایی ایجاد شوند و بتوانند پیروز رقابت با چینی‌ها باشند (Düben 2019). از سوی دیگر آلمان در کنار فرانسه هر کاری می‌کند تا جنگ تجاری میان امریکا و چین شدت نگیرد (Barbière 2019). این تضادها در سیاست خارجی آلمان به‌سختی می‌تواند نقش رهبری این کشور در مقابل چین را قابل‌پذیرش کند.

### تقابل آلمان و چین برای یک نظم سیاسی جهانی

اگرچه یک جهان سه‌قطبی برای آلمان هم مانند چین جذابیت دارد، اما چندجانبه‌گرایی برای اروپایی‌ها فقط جنبه کمی ندارد. هر دو کشور به دنبال چندجانبه‌گرایی در حکمرانی جهانی هستند؛ اما کیفیت این چندجانبه‌گرایی در میان دو کشور متفاوت است. آلمان به دنبال چندجانبه‌گرایی مبتنی بر قانون و نهادهای بین‌المللی است درحالی‌که چین به دنبال چندجانبه‌گرایی مبتنی بر تفکیک حوزه‌های نفوذ، مانند وضعیت دوران جنگ سرد است. اگرچه رویکرد جدید امریکا در تقابل با آلمان و چین، گرایش این دو کشور را به یکدیگر برای ایجاد توازن، بیشتر کرده است، اما این اختلاف تفسیر از چندجانبه‌گرایی مانع اتحاد آن‌ها برای ایجاد توازن است. به‌ویژه این‌که نزدیکی چین به روسیه می‌تواند مانع نزدیکی بیشتر آلمان و چین شود. اروپا برای تحقق حکمرانی جهانی، عدم اشاعه سلاح‌های کشتار جمعی، و امنیت منطقه‌ای خود به همکاری آتلانتیک نیازمند است و نمی‌تواند از آن صرف‌نظر کند.

باوجود تفوق اقتصاد بر سیاست در رفتار خارجی آلمان، هر زمان که امکان بازیگری در موضوعات سیاسی فراهم باشد آلمان از ایفای نقش مستقل خود به‌عنوان راه سوم یا چهارم کوتاهی نمی‌کند.

بحران یورو، چینی‌ها را متقاعد کرد که باید به آلمان وزن بیشتری در اتحادیه اروپا بدهد. چینی‌ها معتقدند "اگر می‌خواهید کارتان در بروکسل انجام شود، به برلین بروید" (Kundnani and Parello-Plesner 2012, pp. 4-5). بااین‌حال رفتار چین در دو حوزه اقتصاد و سیاست متناقض است. وقتی موضوعات اقتصادی مطرح باشد، چینی‌ها روابط دوجانبه را با کشورهای عضو اتحادیه به دلیل این‌که قدرت چانه‌زنی این کشور را بالا می‌برد ترجیح می‌دهند. اما وقتی نوبت مسائل سیاسی می‌شود، چین یک اروپای قوی واحد را عامل ایجاد توازن با ایالات متحده می‌داند. درواقع چینی‌ها اروپای سیاسی واحد را به اروپای اقتصادی واحد ترجیح می‌دهند. آلمان اما توجه دارد که به‌تنهایی به سراغ چینی‌ها نرود چرا که با یک جمعیت ۸۰ میلیونی قدرت چانه‌زنی کمی در برابر یک چین ۱,۴ میلیارد نفری دارد (Kundnani and Parello-Plesner 2012, p. 8). یکی از مقامات اتحادیه اروپا با اشاره به گروه ۱۷+۱ تناقض در رویکرد چین به چندجانبه‌گرایی و دوجانبه‌گرایی را "چنددوجانبه‌گرایی" خطاب کرد (Grüll 2020).

<sup>۱</sup> گروهی متشکل از ۱۷ کشور اروپای شرقی و مرکزی و چین که به منظور توسعه سرمایه‌گذاری و تجارت میان چین و این کشورها در سال ۲۰۱۲ تشکیل شد و بخشی از طرح یک کمربند یک جاده چین است.

<sup>۲</sup> multiple bilateralism

تایوان از دیگر موضوعات استراتژیک حیاتی برای چین است. همان‌طور که چین از اتحاد دو آلمان حمایت کرد، آلمان هم از چین واحد حمایت می‌کند. مقامات چینی فراموش نمی‌کنند که آلمان غربی در زمان کنراد آدنauer از سیاست ایالات متحده در برقراری روابط دیپلماتیک با تایوان حمایت نکرد. در موضوع دریای چین جنوبی، آلمان واکنشی چندانی نسبت به ادعاهای چین در ابتدا نشان نداد و تنها به‌طور غیرمستقیم با از طریق همکاری با کشورهای دیگر منطقه به‌خصوص استرالیا وارد عمل شد (Giegerich and Terhalle 2016, pp. 161–162).

در موضوع حقوق بشر آلمان ترجیح می‌دهد گفتمان حاکمیت قانون را جایگزین انتقادات حقوق بشری کند (Kundnani and Parello-Plesner 2012, p. 4). آلمان به‌جای حقوق بشر در چین بر حاکمیت قانون در این کشور تأکید می‌کند (Kundnani and Parello-Plesner 2012, pp. 3–4). چینی‌ها هم که در زمینه نقض حقوق بشر سابقه طولانی دارند به نظر می‌رسد از این تغییر رویکرد راضی باشند. آن‌ها به این درک رسیده‌اند که به دلیل اهمیت حقوق بشر در جامعه آلمان، سیاست‌مداران این کشور مجبورند جلوی دوربین‌ها از چین انتقاد کنند. به همین دلیل آن‌ها دیگر این موضوع را جدی نمی‌گیرند، چرا که می‌دانند در اتاق‌های مذاکرات این موضوعات اهمیت چندانی ندارند. سیاست آلمان نسبت به چین برگرفته از رویکرد سیاست شرقی<sup>۱</sup> ویلی برانت، غیرایدئولوژیک است و به دنبال تغییر از طریق نزدیکی<sup>۲</sup> است. عناصر این سیاست عبارت‌اند از گفتگو، دیپلماسی، اعتماد متقابل، و چندجانبه‌گرایی (Szabo 2019, p. 24). به اعتقاد شرودر تبادلات اقتصادی می‌تواند به تغییرات اجتماعی منجر شود. ایده درگیرسازی<sup>۳</sup> یکی از وجوه سیاست خارجی آلمان نسبت به چین است. آلمان به همراه فرانسه، از حامیان برداشته شدن تحریم تسلیحاتی چین توسط اتحادیه اروپا در سال ۲۰۰۵ بود که به دلیل مخالفت بریتانیا و کشورهای اسکانندیناوی محقق نشد، اما به‌خوبی نوع تعامل آلمان با یک قدرت چالش‌گر را نشان می‌دهد (Weske 2007, p. 8).

تعامل استراتژیک، یا بهتر بگوییم همکاری استراتژیک این دو کشور بسیار متأثر از رویکرد چرخش به آسیای ایالات متحده از سال ۲۰۱۲ به بعد است. یک شباهت‌های آلمان و چین این است که هر دو همانند امریکای در بین دو جنگ جهانی رغبتی به پذیرش مسئولیت یک قدرت هژمونیک را ندارند. با این حال بحران‌های اقتصادی و سیاست‌های جدید دونالد ترامپ این دو کشور را متقاعد کرد که دیگر نمی‌توانند از زیر بار این مسئولیت شانه خالی کنند. از این جهت است که چین برخلاف وجه اقتصادی از یک اروپای واحد در وجه سیاسی که بتواند توازن را با امریکا حفظ و به ایجاد یک جهان چندقطبی کمک کند حمایت می‌کند. یک اروپای واحد ایده یک غرب واحد را نابود می‌کند. چین از آلمان برای ایجاد شکاف در جبهه متحد غرب استفاده می‌کند، همان‌طور که امریکا از چین مائویست برای ایجاد شکاف در جبهه کمونیست استفاده کرد. برای چین، آلمان یک بازیگر کلیدی برای تحقق اروپایی است که چین برای تحقق جهان چندقطبی خود به آن نیاز دارد.

با مقایسه مواضع آلمان با چین و ایالات متحده، می‌توان گفت اجماع مونیخ حد میانه اجماع واشنگتن و پکن نیست، بلکه در سطحی متفاوت از آن‌ها قرار دارد. اجماع مونیخ پاسخی به رویکرد جدید امریکا و رویکرد جدید چین

<sup>۱</sup> Ostpolitik

<sup>۲</sup> Change through Rapprochement

<sup>۳</sup> engagement

است. اجماع مونیخ به دنبال استقلال امنیتی نیست بلکه به دنبال همکاری امنیتی بیشتر است. سخنان اخیر فرانک والتر اشتاین مایر در کنفرانس امنیتی مونیخ ۲۰۲۰ این تمایز را بهتر نشان می‌دهد. او می‌گوید "اگر هر کسی تنها به فکر امنیت خود باشد، بی‌اعتمادی و نیاز به تسلیحات بیشتر می‌شود و در نهایت امنیت همه کاهش پیدا می‌کند" این موضع او با رویکرد فرانسه به استقلال امنیتی اروپا تمایز آشکار دارد (Brzozowski 02.14.2020). از دیگر ویژگی‌های سیاست خارجی آلمان چندجانبه‌گرایی، مخالفت با نظامی‌گری، همکاری با شرکا و سازمان‌های غربی، و مدل یک قدرت مدنی را می‌توان برشمرد (Libront 2013, p. 3). در نتیجه می‌توان گفت آلمان به دنبال تبدیل شدن به یک هژمون، حداقل به معنای کلاسیک آن نیست. شاید بتوان آن را در بهترین حالت یک هژمون مشارکتی نامید که با رویکرد چندجانبه‌گرایانه این کشور در سیاست خارجی هم‌خوانی بیشتری دارد.

این که آلمان خود را یک قدرت مدنی می‌داند با توجه به تعریف یان منرز از قدرت مدنی جالب توجه خواهد بود. او منشأ قدرت مدنی را قدرت اقتصادی یک دولت تعریف می‌کند، اما قدرت هنجاری را قدرتی می‌داند که تعیین می‌کند هنجار چیست (Manners 2002, p. 236). در واقع قدرت مدنی به کمک توان اقتصادی و سرمایه‌گذاری خود ارزش‌های خود را به‌طور خودکار صادر می‌کند بدون آن که به‌طور آگاهانه آن‌ها را شکل بدهد. اهمیت این دسته‌بندی این است که بسیاری هستند که کشوری مانند چین را یک قدرت هنجاری می‌دانند (Kavalski 2007, p. 844) در حالی که طبق این تعریف چین یک قدرت مدنی است و بیشتر تحت تأثیر هنجارهای بنانهاده شده توسط غرب است. بر این اساس می‌توان آلمان را بیشتر یک قدرت مدنی دانست با هنجارهایی متفاوت از هنجارهای اجماع واشنگتن.

### نتیجه‌گیری

این پژوهش به دنبال پاسخ به این سؤال بود که آلمان چگونه با چالشگران نظم لیبرال رفتار می‌کند. برای پاسخ به این سؤال رویکرد آلمان در سیاست خارجی خود نسبت به چین مورد در دو حوزه اقتصادی و سیاسی مورد بررسی قرار گرفت. از یافته‌ها این گونه برمی‌آید که نگرانی اصلی از ظهور چین به دلیل رشد اقتصادی این کشور نیست، بلکه این مسئله اصلی است که چین بتواند برای نظم تجاری و اقتصادی جهان قاعده‌سازی کند و این خطر جدی‌تری برای لیبرال دموکراسی است چرا که نظم لیبرال در تضاد با اقتصاد سرمایه‌داری دولتی و انحصارطلبانه چین است. آنچه در اینجا نشان داده شد این است که به دلیل تفوق اقتصاد بر سیاست در روابط خارجی آلمان، آلمان بیش از آمریکا و حتی متحدین اروپایی خود آمادگی انعطاف‌پذیری و پذیرش مدل چینی ادغام و انحصار برای حفظ رقابت‌پذیری خود در مقابل چین را دارد. این کار اگرچه ممکن است به لحاظ اقتصادی منافع آلمان را تأمین کند، اما از منظر ارزش‌های لیبرال، آلمان را بیش از قبل شبیه مدل اقتصاد سیاسی چینی خواهد کرد. تشبیه آلمان به چین اروپایی از این منظر دور از ذهن نیست. در مقایسه نظم آلمانی با آمریکایی سه تفاوت عمده برجسته است:

الف) آلمان، پیرو سنت اوست پالیتیک خود به درگیر کردن<sup>۱</sup> قدرت‌های نوظهور بیش از مهار<sup>۲</sup> آن‌ها باور دارد و این یک تفاوت اساسی با رویکرد ایالات متحده است.

<sup>۱</sup> engagement

<sup>۲</sup> containment

ب) آلمان به موضوعات اقتصادی بیش از سیاسی توجه دارد و به دنبال تسری موضوعی از اقتصاد به سیاست است در حالی که رویکرد امریکا (به‌استثنای دوره بیل کلینتون) توجه بیشتر به موضوعات سیاسی و امنیتی با چین است.

ج) آلمان از کاهش رقابت‌پذیری در داخل برای افزایش رقابت‌پذیری در خارج استقبال می‌کند. این نگرانی وجود دارد که سیستم اقتصادی آلمان در اثر رقابت با چین بیشتر شبیه مدل چینی آن شود. البته آلمانی‌ها آن را "سیاست درگیر کردن" می‌نامند. چین در طول سی سال گذشته توانسته آزادی اقتصادی را با استبداد سیاسی ترکیب کند. انتظار این‌که تجارت بیشتر با چین منجر به آزادی‌های سیاسی بیشتر در این کشور شود قدری دشوار است.

در حوزه اقتصادی تناقض‌ها در رفتار خارجی آلمان عامل نارضایتی اعضای اتحادیه است. آلمان در حالی که به کشوری مانند ایتالیا نسبت به وابستگی به چین هشدار می‌دهد، در مورد وابستگی خود به گاز روسیه در پروژه نوردستریم با استدلال‌هایی که مورد قبول امریکا و کشورهای اروپایی قرار نگرفته، بی‌تفاوت است. از این نظر، رهبری آلمان برای حکمرانی جهانی لیبرال دموکراسی می‌تواند برای متحدین این کشور ناخوشایند باشد. در واقع فرضیه این پژوهش مبنی بر اولویت داشتن اصول لیبرال دموکراسی در سیاست خارجی آلمان تأیید نمی‌شود. باین حال به‌ویژه در موضوعات منطقه‌ای، آلمان بیش از امریکا نسبت به هم‌تایان غربی خود انعطاف‌پذیر است. در همین مثال نوردستریم آلمان نهایتاً به مصوبه کمیسیون اروپا تمکین کرد (Johnson 2019). به همین دلیل شاید چندجانبه‌گرایی هژمونیک آلمان بتواند از این تردیدها بکاهد. در واقع ما با دو وضعیت روبرو هستیم: یکی نقش آلمان در حکمرانی جهانی در کنار سایر قدرت‌هایی که می‌تواند خلأ ناشی از انزوای امریکا را پر کنند، و دیگری نقش آلمان در اروپا و تحکیم موقعیت جهانی این بلوک. در هر دو این موارد رویکرد آلمان باعث اعتماد هم‌پیمانان نمی‌شود، اما پایبندی آلمان به چندجانبه‌گرایی می‌تواند در نهایت باعث شود تا بر سر برخی موضوعات رهبری آلمان مورد پذیرش واقع شود.

## منابع

- 1) Barbière, Cécile (2019): France and Germany show unity in response to US-China trade war. EURACTIV.fr. Available online at <https://www.euractiv.com/section/economy-jobs/news/france-and-germany-show-unity-in-response-to-us-china-trade-war/>, checked on 1/1/2020.
- 2) Bavarian radio (2019): 5G expansion; Federal government is considering the exclusion of Huawei. Available online at <https://www.br.de/nachrichten/deutschland-welt/5g-ausbau-bundesregierung-prueft-ausschluss-von-huawei,RGdzpnh>, checked on 12/31/2019.
- 3) Brzozowski, Alexandra (02.14.2020): Steinmeier in Munich: US, China, Russia undermine global order, trust. EURACTIV. Available online at <https://www.euractiv.com/section/defence-and-security/news/steinmeier-in-munich-us-china-russia-undermine-global-order-trust/>, checked on 07.31.2020.
- 4) Bull, Hedley (2007): The anarchical society. A study of order in world politics. 3. ed., [Nachdr.]. Houndmills, Basingstoke, Hampshire: Palgrave.
- 5) Bulmer, Simon; Paterson, William E. (2013): Germany as the EU's reluctant hegemon? Of economic strength and political constraints. In *Journal of European Public Policy* 20 (10), pp. 1387–1405. DOI: 10.1080/13501763.2013.822824.
- 6) Chadwick, Lauren (07.27.2020): Germany rated top global leader for third year in a row, survey finds. Euronews. Available online at [https://www.euronews.com/2020/07/27/germany-rated-top-global-leader-for-third-year-in-a-row-survey-finds?utm\\_medium=Social&utm\\_source=Facebook&fbclid=IwAR2OeIsZE-](https://www.euronews.com/2020/07/27/germany-rated-top-global-leader-for-third-year-in-a-row-survey-finds?utm_medium=Social&utm_source=Facebook&fbclid=IwAR2OeIsZE-)

- e5SrT7RebPUZDp7XXftAd38bEunK2h\_v55zSkkNGWv7JXOV8#Echobox=1595847111, checked on 07.28.2020.
- 7) Clark, Daniel (2019): Share of total contributions to the European Union budget in 2018, by Member State. Statista. Available online at <https://www.statista.com/statistics/316691/european-union-eu-budget-share-of-contributions/>, checked on 07.28.2020.
  - 8) Clark, Ian (2011): Hegemony in international society. Oxford: Oxford University Press.
  - 9) Cox, Robert W. (1983): Gramsci, Hegemony and International Relations : An Essay in Method. In *Millennium* 12 (2), pp. 162–175. DOI: 10.1177/03058298830120020701.
  - 10) Düben, Björn Alexander (2019): Are the Gloves Coming Off in China-Germany Economic Relations? *TheDiplomat*. Available online at <https://thediplomat.com/2019/05/are-the-gloves-coming-off-in-china-germany-economic-relations/>, checked on 12/31/2019.
  - 11) European Commission (2019): EU-China – A strategic outlook. Available online at <https://ec.europa.eu/commission/sites/beta-political/files/communication-eu-china-a-strategic-outlook.pdf>, checked on 07.31.2020.
  - 12) European Parliament, Press Releases (01.31.2020): Redistribution of seats in the European Parliament after Brexit. Available online at <https://www.europarl.europa.eu/news/en/press-room/20200130IPR71407/redistribution-of-seats-in-the-european-parliament-after-brexit>, checked on 07.28.2020.
  - 13) Fix, Liana (2018): The Different ‘Shades’ of German Power: Germany and EU Foreign Policy during the Ukraine Conflict. In *German Politics* 27 (4), pp. 498–515. DOI: 10.1080/09644008.2018.1448789.
  - 14) France 24 (2019): France, Germany compromise on Russia's Nord Stream II gas pipeline. Available online at <https://www.france24.com/en/20190208-france-germany-compromise-russias-nord-stream-ii-gas-pipeline>, checked on 08.30.2019.
  - 15) Giegerich, Bastian; Terhalle, Maximilian (2016): The Munich Consensus and the Purpose of German Power. In *Survival* 58 (2), pp. 155–166. DOI: 10.1080/00396338.2016.1161909.
  - 16) Grüll, Philipp (2020): Expert : Germany could use EU presidency to shape EU-China relations. EURACTIV. Available online at [https://www.euractiv.com/section/economy-jobs/interview/expert-germany-could-use-eu-presidency-to-shape-eu-china-relations/?utm\\_source=EURACTIV&utm\\_campaign=198383694b-Global\\_Europe\\_Brief\\_COPY\\_01&utm\\_medium=email&utm\\_term=0\\_c59e2fd7a9-198383694b-116220443](https://www.euractiv.com/section/economy-jobs/interview/expert-germany-could-use-eu-presidency-to-shape-eu-china-relations/?utm_source=EURACTIV&utm_campaign=198383694b-Global_Europe_Brief_COPY_01&utm_medium=email&utm_term=0_c59e2fd7a9-198383694b-116220443), checked on 07.31.2020.
  - 17) Johnson, Keith (2019): France and Germany Face Off Over Russian Pipeline. *Foreign Policy*. Available online at <https://foreignpolicy.com/2019/02/07/france-and-germany-face-off-over-russian-pipeline-nord-stream-putin-macron-merkel/>, checked on 08.29.2019.
  - 18) Jungbluth, Cora (2018): Is China Systematically Buying Up German Key Technologies? *Global Economic Dynamics (GED)*. Available online at <https://ged-project.de/research/studies/is-china-systematically-buying-up-german-key-technologies/>, checked on 12/31/2019.
  - 19) Kavalski, Emilian (2007): Partnership or Rivalry between the EU, China and India in Central Asia: The Normative Power of Regional Actors with Global Aspirations. In *Eur Law J* 13 (6), pp. 839–856. DOI: 10.1111/j.1468-0386.2007.00393.x.
  - 20) Koeth, Wolfgang (2016): Leadership Revised: How Did the Ukraine Crisis and the Annexation of Crimea Affirm Germany’s Leading Role in EU Foreign Policy? In *Lithuanian Annual Strategic Review* 14 (1), pp. 101–116. DOI: 10.1515/lasr-2016-0004.
  - 21) Kundnani, Hans; Parello-Plesner, Jonas (2012): China and Germany. Why the emerging special relationship matters for Europe. London: European Council on Foreign Relations (Policy brief).
  - 22) Libront, Karolina (2013): Economization of German security policy. A case of German-Russian relations.
  - 23) Manners, Ian (2002): Normative Power Europe: A Contradiction in Terms? In *JCMS: Journal of Common Market Studies* 40 (2), pp. 235–258. DOI: 10.1111/1468-5965.00353.
  - 24) Mazumdaru, Srinivas (2019): Germany and China — trade partners and competitors. *Deutsche Welle*. Available online at <https://p.dw.com/p/2yCt0>, checked on 12/31/2019.
  - 25) Moravcsik, Andrew (2012): Europe After the Crisis, How to Sustain a Common Currency. *Foreign Affairs*. Available online at <https://www.foreignaffairs.com/articles/europe/2012-05-01/europe-after-crisis>, checked on 1/3/2020.



- 26) Morisse-Schilbach, M. (2011): "Ach Deutschland!" Ach Deutschland!"Greece, the Euro Crisis, and the Costs and Benefits of Being a Benign Hegemon. Available online at [http://library.fes.de/pdf-files/ipp/ippg-2011-1/2011-1\\_\\_04\\_a\\_morisse-schilbach.pdf](http://library.fes.de/pdf-files/ipp/ippg-2011-1/2011-1__04_a_morisse-schilbach.pdf), checked on 3/7/2019.
- 27) Nolte, Detlef (2010): How to compare regional powers: analytical concepts and research topics. In *Review of International Studies* 36 (4), pp. 881–901. DOI: 10.1017/S026021051000135X.
- 28) Oyvind Osterud, 'Regional Great Powers', in Iver B. Neumann (ed.), *Regional Great Powers in International Politics* (Basingstoke: St. Martin's Press, 1992), p. 12.
- 29) Paterson, William E. (2011): The Reluctant Hegemon? Germany Moves Centre Stage in the European Union\*. In *JCMS: Journal of Common Market Studies* 49 (1), pp. 57–75. DOI: 10.1111/j.1468-5965.2011.02184.x.
- 30) Siddi, Marco (2018): A Contested Hegemon? Germany's Leadership in EU Relations with Russia. In *German Politics* 94, pp. 1–18. DOI: 10.1080/09644008.2018.1551485.
- 31) Siems, Mathias; Schnyder, Gerhard (2014): Ordoliberal Lessons for Economic Stability: Different Kinds of Regulation, Not More Regulation. In *Governance* 27 (3), pp. 377–396. DOI: 10.1111/gove.12046.
- 32) Smith, Dan (2020): Trends in World Military Expenditure, 2019. With assistance of Pieter D. Wezeman, Siemon T. Wezeman, Diego Lopes da Silva, Nan Tian, Alexandra Kuimova. Sipri. Sweden. Available online at [https://www.sipri.org/sites/default/files/2020-04/fs\\_2020\\_04\\_milex\\_0\\_0.pdf](https://www.sipri.org/sites/default/files/2020-04/fs_2020_04_milex_0_0.pdf), checked on 07.24.2020.
- 33) Stam, Claire (2019): EU tells China to rebalance relations as it's no longer a developing nation. EURACTIV. Available online at <https://www.euractiv.com/section/competition/news/eu-tells-china-to-rebalance-relation-as-no-longer-developing-nation/>, checked on 1/1/2020.
- 34) Szabo, Stephen F. (2019): Can Berlin and Washington Agree on Russia? In *the Washington Quarterly* 32 (4). DOI: 10.1080/01636600903224746.
- 35) Tan, Huileng (2019): China's economy grew 6.6% in 2018, the lowest pace in 28 years. CNBC LLC. Available online at <https://www.cnbc.com/2019/01/21/china-2018-gdp-china-reports-economic-growth-for-fourth-quarter-year.html>, checked on 12/31/2019.
- 36) Taylor, Chloe (2019): Germany says it's not ready to block Huawei from its 5G network. CNBC LLC. Available online at <https://www.cnbc.com/2019/02/19/germany-says-its-not-ready-to-bar-huawei-in-potential-us-snub.html>, checked on 12/31/2019.
- 37) Valero, Jorge (2019): German ambassador to the EU: 'China is changing us'. EURACTIV. Available online at <https://www.euractiv.com/section/economy-jobs/news/german-ambassador-to-the-eu-china-is-changing-us/>, checked on 1/1/2020.
- 38) Weske, Simone (2007): The Role of France and Germany in EU-China Relations. Centre for European Studies at the Renmin University. China. Available online at [http://www.cap.lmu.de/download/2007/2007\\_eu-china\\_weske.pdf](http://www.cap.lmu.de/download/2007/2007_eu-china_weske.pdf), checked on 1/1/2020.
- 39) World Economic Outlook Database (2019). IMF. Available online at <https://www.imf.org/external/pubs/ft/weo/2019/02/weodata/weorept.aspx?pr.x=68&pr.y=11&sy=2018&ey=2019&ssd=1&sort=country&ds=.&br=1&c=946%2C137%2C122%2C181%2C124%2C918%2C138%2C964%2C182%2C960%2C423%2C935%2C968%2C128%2C939%2C936%2C961%2C172%2C132%2C184%2C134%2C174%2C144%2C944%2C178%2C136%2C112%2C941&s=NGDPD%2CPPPGDP&grp=0&a=>, checked on 07.28.2020.
- 40) Xuequan, Mu (2019): China remains Germany's most important trading partner. Xinhua. Available online at [http://www.xinhuanet.com/english/2019-02/18/c\\_137831889.htm](http://www.xinhuanet.com/english/2019-02/18/c_137831889.htm), checked on 12/31/2019.